

## برساخت داوری‌های برنامه‌ریزان در رهیافت فرهنگ برنامه‌ریزی

پویا جودی گل‌لر\* - مدرس گروه شهرسازی دانشگاه هنر اسلامی تبریز، تبریز، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۲/۲۹

### چکیده

با توجه به لزوم مطالعه رابطه بین برنامه‌ریزی فضایی و بسترهای فرهنگی، هدف این مقاله ارائه چارچوبی نظری و انگاشتی برای تحلیل نظام‌مند از کاربست‌های برنامه‌ریزی مرتبط با بستر اجتماعی و فرهنگی می‌باشد. درک رابطه بین برنامه‌ریزی فضایی به‌عنوان ابزار عملکردی سیاست قلمرویی و بستر فرهنگی شامل الگوهای اقتصادی-اجتماعی و هنجارها، ارزش‌ها، سنت‌ها و نگرش‌های فرهنگی مرتبط بواسطه معرفی انگاشت فرهنگ برنامه‌ریزی امکان‌پذیر است. فرهنگ برنامه‌ریزی به مثابه یک سیستم فرهنگی، تصمیم‌ها و داوری‌های برنامه‌ریزان متأثر از چارچوب‌های فردی و جمعی مشترکی است که برنامه‌ریزان بواسطه آن، بستر برنامه‌ریزی را درک می‌کنند. به سخن دیگر، فرهنگ برنامه‌ریزی به پیش زمینه فکری و ارزش‌های به اشتراک گذاشته شده عاملان درگیر در تمامی مراحل فرایند برنامه‌ریزی (تنظیم دستورکار، تصمیم‌سازی و اجرا) اشاره دارد که بر رفتار و عمل آن‌ها تأثیر گذار است. برنامه‌ریزان در فرایند کار روزانه خود به داوری متفاوتی دست می‌یازند - آن‌ها مشکل برنامه‌ریزی را تعریف کرده، اهداف کلان و خرد برنامه‌ریزی را تدوین نموده و به اجرای ابزارهای مشخص برای توسعه فضاها، همسایگی‌ها، شهرها و مناطق مطلوب و مناسب می‌پردازند. آن‌ها همواره جهان را از دید دریچه‌های فرهنگی درک می‌کنند که متشکل از نگرش‌ها، ارزش‌ها، قواعد، استانداردها و باورهای انباشته یافته و رسوب کرده مشترک فرد برنامه‌ریز و نهادهای برنامه‌ریزی است. به منظور درک و قیاس کاربست‌ها و داوری‌های برنامه‌ریزی، چارچوب انگاشتی متشکل از ابعاد چارچوب‌های شناختی برنامه‌ریزان، کنش‌گران و تعاملات آن‌ها، محیط نهادی و سیستم برنامه‌ریزی و محیط اجتماعی معرفی شده است که بر برنامه‌ریزی و داوری‌های برنامه‌ریزان تأثیر گذار است. هدف اصلی چنین بازجستی، اجتناب از انگاشت‌پردازی تقلیل‌گرایانه از سیستم برنامه‌ریزی و منفعل دانستن برنامه‌ریزان از تفسیر و باز تفسیر قواعد و هنجارها در قالب انگیزه‌های فردی و جمعی می‌باشد.

**کلیدواژه‌ها:** فرهنگ برنامه‌ریزی، برنامه‌ریزی فضایی، داوری برنامه‌ریزان، زمینه فرهنگی

## بیان مسأله

بستر هر کشور یا منطقه‌ای به واسطه‌ی خصوصیات تاریخی، نگرش‌ها، باورها و ارزش‌ها، سنت‌های قانونی و سیاسی، الگوهای اقتصادی-اجتماعی متفاوت، تفسیرهایی از وظایف برنامه‌ریزی و مسئولیت‌ها و ساختارهای متفاوت حکمروایی- به عبارتی توسط ویژگی‌های فرهنگی خاص- مشخص گشته و از دیگر بسترها متمایز و متفاوت می‌شود (Friedmann, 2005; Knieling & Othengrafen, 2009; Sanyal, 2005; De Vries, 2015). از این روی هر محدوده یا منطقه‌ای، فرهنگ، بستر نهادی، سنت‌ها، ارزش‌ها و گرایش‌های خاص خود را دارد که موجب خلق راه‌حلی متفاوت با دیگر مکان‌ها می‌گردد (Dear, 2002). به سخن دیگر، سنت‌ها و سیستم‌های برنامه‌ریزی، فرایندهای توسعه در شهرها و مناطق و مفاهیم برنامه‌ریزی و تصمیم‌سازی همواره تحت تأثیر بسترهای فرهنگی و پس‌زمینه فرهنگی افراد درگیر در تمامی مراحل فرایند برنامه‌ریزی قرار دارند. گزاره‌های مذکور موید این تعریف از برنامه‌ریزی هستند که برنامه‌ریزی، فعالیتی اجتماعی با بار ارزشی است که بواسطه اشخاصی با نگرش‌ها، استعدادها و مهارت‌های فردی در تعامل با دیگر افراد، سازمان‌ها و نهادها اجرا می‌شود (Healey, 1992; Howe, 1992). بدین ترتیب با تمرکز فرهنگ برنامه‌ریزی بر سطح عاملیت برنامه‌ریزان، برنامه‌ریزی در یک چارچوب فرهنگی مشخصی جای داده شده است که مشکل از "فرایندهای تعاملی در میان عاملان درگیر، چارچوب‌های شناختی فرهنگی<sup>۱</sup> آن‌ها، روندها و ابزارها و ویژه برنامه‌ریزی" است (Getimis, 2012, 25; (Knieling & Othengrafen, 2009).

نظریه‌های برنامه‌ریزی پسامدرن<sup>۲</sup> با شناسایی تفاوت‌ها، بر ارزش تنوع فرهنگی و نیز بر اهمیت تبیین فضایی تاکید داشته و لیکن به دلیل چشم‌پوشی از شناسایی تفاوت‌ها و تمایزات فردی مورد انتقاد می‌باشند. هنوز تأثیر شخص افراد، پس‌زمینه بیوگرافیک<sup>۳</sup> (زیست‌نامه‌ای) آن‌ها، مهارت‌ها، دانش، گرایش‌ها، استعدادها، انگیزش‌ها و توانش‌هایی که بر مبنای آن‌ها اقدام به داوری عملی<sup>۴</sup> نموده و در موفقیت یا شکست برنامه‌ریزی فضایی نقشی داشته باشند، نادیده انگاشته می‌شود (Ernste, 2012; Knieling & Othengrafen, 2014). به سخن دیگر، جایگاه "بیرونی" سنتی و قدرتمند برنامه‌ریزان در درک دعاوی و ارزش‌ها و هویت‌ها و همچنین بحث درباره آن‌ها دارای اهمیت زیادی است. این جایگاه تاکنون از موضعی هژمونیک غالباً به شکل‌های خاصی از شواهد اعتبار داده و بر اهمیت تفکیک داند از دانش تاکید ورزیده، و ویژگی‌های شخصی فرد برنامه‌ریز را نامرتبب تلقی کرده است. مشاهدات را به جای اینکه به عنوان "برساخت‌های اجتماعی"<sup>۵</sup> تلقی کند به عنوان مواضع عینی به حساب آورده، و به این ترتیب زمینه‌مند بودن و تفاوت محلی را انکار کرده است (Davoudi, 2015, p. 4; هیلیپر، ۱۳۹۴، ص. ۱۰۹-۱۰۸).

در کنار ویژگی‌های فرهنگ برنامه‌ریزی، ذکر این نکته ضروری است که پیش‌زمینه فکری<sup>۶</sup> و ارزش‌های به اشتراک گذاشته شده عاملان درگیر و به خصوص برنامه‌ریزان در فرایند برنامه‌ریزی - به عنوان چارچوب شناختی فرهنگی و عنصری گریزناپذیر در فرایند تصمیم‌گیری عقلانی- بر رفتار و عمل آن‌ها تأثیرگذار است. افزون بر آن، ترجیحات خودپرورده‌ی برنامه‌ریزان که نه تنها از طریق شبکه‌های رابطه‌ای<sup>۷</sup> بلکه از طریق منابع متغیری نظیر فرهنگ، آموزش و محیط کسب می‌شود نیز بر برنامه‌ریزی و به‌ویژه بر گفتمان برنامه‌ریزی تأثیر می‌گذارد. نمی‌توان برنامه‌ریز را تنها در چارچوب کار و وظایف برنامه‌ریزان و حرفه‌مندان دانست که با دانش اندوخته و مهارت‌های فراگرفته خود بصورت واقعیتی تجربی به عمل می‌پردازد. برنامه‌ریزان گستره متنوعی از گفتمان‌ها، زیست-جهان‌ها، ارزش‌ها، تصورات، هویت‌ها و عواطف خاص خود را دارند که همراه با آن‌ها وارد فرایند برنامه‌ریزی می‌شوند.

از این رو می‌توان نتیجه گرفت که برنامه‌ریزان همواره جهان را از دید دریچه‌های فرهنگی درک می‌کنند که مشکل از نگرش‌ها، ارزش‌ها، قواعد، استانداردها و باورهای انباشته یافته و رسوب کرده مشترک فرد برنامه‌ریز و نهادهای برنامه‌ریزی<sup>۸</sup> است. پیرو این بحث، فرهنگ برنامه‌ریزی را می‌توان به عنوان یک سیستم فرهنگی درک کرد که در برهم‌کنش کدهای فرهنگی، محیط نهادی، چارچوب شناختی برنامه‌ریزان و دیگر عاملان درگیر و تعاملات آنها توسعه می‌یابد. لیکن به منظور درک رابطه بین بستر فرهنگی- شامل گرایش‌ها، سنت‌ها، ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی مرتبط- و برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای و تحلیل اثرات فرهنگ بر کاربست برنامه‌ریزی از چه رهیافتی می‌توان بهره برد؟ چگونه می‌توان انگاشت فرهنگ برنامه‌ریزی را برای تحلیل تصمیمات و داوری‌های عملی برنامه‌ریزان شهری و منطقه‌ای به کار برد؟ ساختارها و نهادهای حک شده فرهنگی و الگوهای رفتاری عاملان درگیر در این فرایندها چه نقشی در ارتباط با ساخت داوری‌های برنامه‌ریزان ایفا می‌کنند؟

چارچوب انگاشتی این مقاله در تعریف فرهنگ برنامه‌ریزی با تمرکز بر فردیت برنامه‌ریزان، انتخاب‌ها و داوری‌های برنامه‌ریزان را در ارتباط با اهداف و ابزار برنامه‌ریزی مورد واکاوی قرار می‌دهد. با ملاحظه بستر نهادی، بسترهای فرهنگی و ارزش‌ها و باورها و

هنجارهای اجتماعی که برنامه‌ریزان در آن قرار داشته و تعاملات بین برنامه‌ریزان و نهادهای برنامه‌ریزی در آن رخ می‌دهد، هدف شناسایی و تبیین "سازوکارهای زیرکاری" است که بر داوری‌های برنامه‌ریزان تاثیر می‌گذارد. به سخن دیگر، چارچوب انگاشتی ارائه شده تنها به معرفی رهیافتی ساختاری در مورد چگونگی تاثیر فرهنگ بر برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای نمی‌پردازد بلکه سازوکارهای دخیل در داوری‌های برنامه‌ریزان را بواسطه رهیافت فرهنگ برنامه‌ریزی تبیین می‌کند.

## روش پژوهش

روش‌شناسی تحقیق ناشی از یک فلسفه متجانس، مجموعه‌ای از اصول و ایده‌ها است که طرح یک مطالعه پژوهشی را شکل می‌دهد. روش‌های پژوهش نیز مجموعه‌ای از رویه‌های کاربردی هستند که به منظور گردآوری و تحلیل داده‌ها از آن‌ها استفاده می‌شود (بیرکس و میلز، ۱۳۹۳: ۱۳). گونه‌بندی رایج در زمینه‌ی انواع پژوهش بر اساس هدف به سه نوع یعنی توصیفی، تبیینی و اکتشافی تقسیم می‌شوند، که این پژوهش دارای ماهیت تبیینی خواهد بود. کشف روابط علی موضوع پژوهش یعنی برنامه‌ریزی فضایی و به‌کارگیری انگاشت فرهنگ برنامه‌ریزی برای واکاوی رفتار برنامه‌ریزان، چارچوب اساسی مقاله را تشکیل می‌دهد که نشان از تبیینی بودن مقاله دارد و با توجه به کشف عرصه‌های ناشناخته‌ی واجد نقش در رفتار برنامه‌ریزان دارای ماهیت اکتشافی نیز هست. در این پژوهش در ارتباط با شناخت ابعاد نظری از روش بازبینی نظام‌مند متون و تحلیل محتوا برای تشریح و شناخت سویه‌های متفاوت انگاشت فرهنگ برنامه‌ریزی و آشکار ساختن چگونگی برساخت تصمیم‌ها و داوری‌های برنامه‌ریزان در برهمکنش چارچوب-های فردی و نهاد برنامه‌ریزی استفاده خواهد شد.

## فرهنگ برنامه‌ریزی به مثابه انگاشتی نظری؟

"فرهنگ برنامه‌ریزی" فی‌نفسه اصطلاحی علمی نیست و از این‌رو بواسطه نظریه‌ای واحد قابل تعریف نبوده و تعیین خاستگاه آن امری دشوار است. معمولاً فرهنگ برنامه‌ریزی به عنوان اصطلاحی یکپارچه کننده به کار برده شده است که جمعی از متغیرهای موجود در برنامه‌ریزی عملی را پوشش می‌دهد (Furst, 2009, 23). فریدمن<sup>۹</sup> (۲۰۰۵، ص. ۳۰) بر این ادعا بود که برای نخستین بار سیله<sup>۱۰</sup> (۱۹۹۹) این اصطلاح را در نتیجه تحلیلی هرمونیک از تغییرات کاربست‌های برنامه‌ریزی چهار کشور اروپایی (سوئیس، آلمان، فرانسه و ایتالیا) معرفی کرد و لیکن به باور فالودی<sup>۱۱</sup> (۲۰۰۵) مفهوم فرهنگ برنامه‌ریزی پیش‌تر در مطالعات بُلن<sup>۱۲</sup> (۱۹۷۱) پدیدار گشته بود. فارغ از خاستگاه این مفهوم، بی‌تردید پس از سال ۲۰۰۵ میلادی را می‌توان به عنوان دوران نوزایی توجه به این مفهوم تصور کرد. تعاریف ارائه شده در باب فرهنگ برنامه‌ریزی (جدول ۱) را می‌توان در دو گروه عمده جای داد، نخست، تعاریفی که بر بُعد عاملیت کنش‌گران درگیر در فرایند برنامه‌ریزی اهمیت ویژه‌ای قائل بوده و دوم، گروه از تعاریفی که بر نمود فعالیت برنامه‌ریزی تاکید ویژه‌ای دارند.

جدول ۱. تعاریف فرهنگ برنامه‌ریزی

تعریف	مؤلف
خصلت‌های جمعی و نگرش غالب برنامه‌ریزان در خصوص نقش مقتضی دولت، نیروهای بازار و جامعه مدنی در تاثیرگذاری بر برآمدهای اجتماعی.	Faludi (2005)
فرهنگ برنامه‌ریزی از طریق فرم‌های عینی عمل برنامه‌ریزی در سیستم برنامه‌ریزی بنیان نهاده شده است. چندگانگی و تغییرپذیری <sup>۱۳</sup> فرهنگ برنامه‌ریزی در چارچوب ساختارهای اداری و قانونی آن‌ها، پیامد ارزش‌ها و سوگیری شخصی عاملان درگیر، منافع مختلف آن‌ها و منطق‌های عمل مرتبط می‌باشد.	Reimer & Blotevogel (2012)
فرهنگ برنامه‌ریزی ارائه‌دهنده شیوه‌های جمعی تفکر و عمل حرفه‌های محیط کالبدی می‌باشد که به‌طور مشخص نشئت گرفته از باورهای حرفه‌ای مشترک و نیز ارزش‌های عام اجتماعی هستند.	(Othengrafen 2012)
فرهنگ برنامه‌ریزی به ادراک نقش، ارزش‌ها، تفاسیر، باورها، نگرش‌ها و عقاید جمعی عاملان درگیر در فرایند برنامه‌ریزی اشاره دارد. به سخن دیگر، فرهنگ برنامه‌ریزی به پیش‌زمینه فکری و ارزش‌های به اشتراک گذاشته شده عاملان درگیر در تمامی مراحل فرایند برنامه‌ریزی (تنظیم دستور کار، تصمیم‌سازی و اجرا) اشاره دارد که بر رفتار و عمل آن‌ها تاثیر می‌گذارد.	Getimis (2012)
فرهنگ برنامه‌ریزی بر "فرض‌های بدیهی" و "الگوهای نوشته قدرت" تمرکز دارد که کاربست‌های برنامه‌ریزی را توضیح می‌دهند.	Booth(1993)

فرهنگ برنامه‌ریزی به مثابه مفهومی هنجارین: هنجارهای رفتاری که برنامه‌ریزان بایستی متعهد به پذیرش و انجام آن شوند.	انجمن شهری آلمان و برنامه-ریزان دولتی و منطقه‌ای (SRRL) <sup>۱۶</sup>
فرهنگ برنامه‌ریزی نه تنها فرهنگ حرفه‌ای (ایدئولوژی)، بلکه نحوه نهادینه کردن گفت‌وگوها و کاربست‌های برنامه‌ریزی توسط جامعه است؛ یا به سخن دیگر ارزش‌ها، شیوه تعریف مشکلات، قواعد، ابزارها، معیارهای ارزش‌گذاری، نقش‌ها و دانش متخصص/حرفه‌ای و رابطه بین عاملان و نهادها و میان دولت، برنامه‌ریزان و جامعه مدنی.	Vettoretto (2009)
فرهنگ برنامه‌ریزی به تفسیر امور برنامه‌ریزی، نحوه شناسایی و رسیدگی به مشکلات، کاربرد قواعد مشخص، روندکارها و ابزارها یا نحوه و روش‌های مشارکت عمومی اشاره دارد. فرهنگ برنامه‌ریزی در نتیجه گرایش‌ها، ارزش‌ها، قواعد، استانداردها و باورهایی که انباشت شده و توسط گروهی از افراد درگیر به اشتراک گذاشته می‌شود، پدید می‌آید.	Knieling and (Othengrafen, 2009)
شیوه‌های رسمی و غیررسمی که برنامه‌ریزی فضایی در یک شهر، منطقه یا کشور معین، درک، نهادینه و تصویب شده است.	Friedmann (2005)
فرهنگ‌های برنامه‌ریزی سیستم‌های یادگیری هستند که هر چه مدت زمان همکاری عاملان در فعالیت‌های برنامه‌ریزی بیشتر باشد، به تبع آن از دانش بیشتری برای به اشتراک‌گذاری برخوردارند.	Furst(2009)

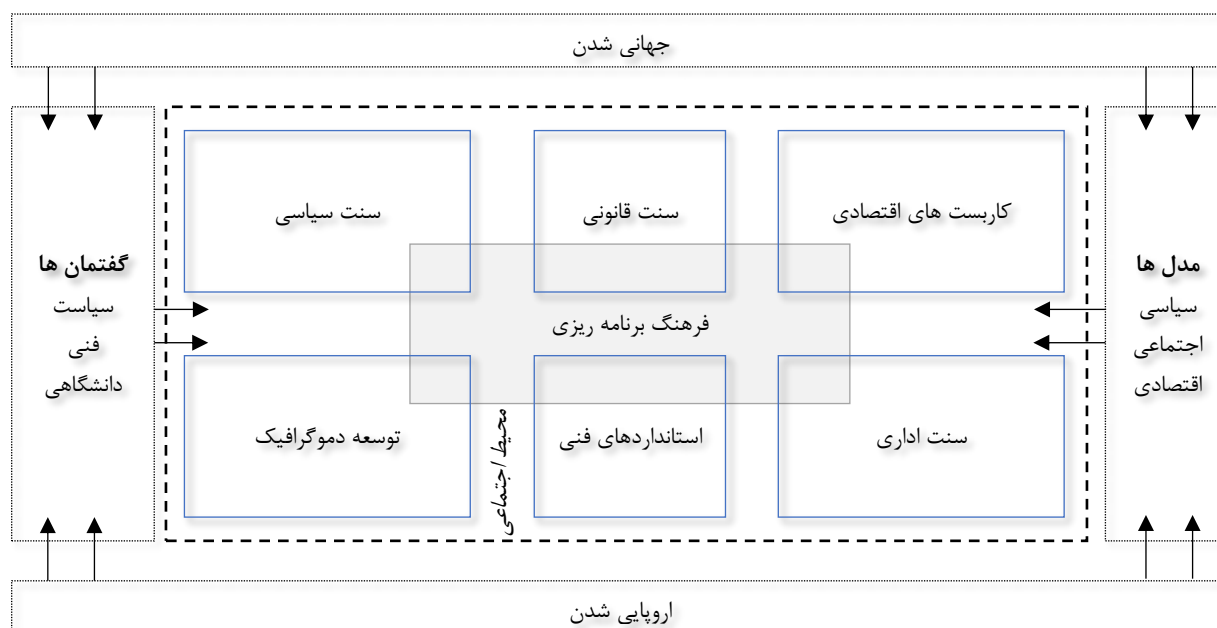
گروه نخست، فرهنگ برنامه‌ریزی را به مثابه یک یا چند چیز محتمل می‌دانند، به‌عنوان مثال: به مثابه ادراکات یا دریافت‌های برنامه‌ریزی (Sanyal, 2005; Keller et al., 2006) و به مثابه "خصلت‌های جمعی و نگرش غالب برنامه‌ریزان راجع به نقش مقتضی دولت، نیروهای بازار و جامعه مدنی در تاثیرگذاری بر برآمدهای اجتماعی" - اشاره به پیش‌گرایش‌های اخلاقی و پارادایمی برنامه‌ریزان - (Furst, 2009, 25; Faludi, 2005, 285; Steinhauer, 2011, 485). نقطه مشترک در این گروه از تعاریف، برجستگی و اهمیت ارزش‌ها، باورها و نگرش‌ها به عنوان سنگ بنای فرهنگ برنامه‌ریزی است.<sup>۱۵</sup>

در این راستا، مفهوم "فرهنگ برنامه‌ریزی" به رهیافت‌های اتخاذ شده در علوم سیاسی، اداره عمومی و علوم سازمانی بسیار نزدیک است و اشاره به نگرش‌ها، چارچوب‌های ذهنی و ارزش‌هایی دارد که به‌واسطه شرکت‌کنندگان در عمل جمعی به اشتراک‌گذاری می‌شوند. برای نمونه اصطلاح "فرهنگ سیاسی" به دریافت‌ها، طرز تفکر، چارچوب‌های ذهنی نوعی و الگوهای رفتاری اشاره دارد که به گروهی از جامعه و یا کل آن نسبت داده می‌شود. فرهنگ سیاسی متشکل از تمامی ویژگی‌های فردی مرتبط با سیاست، نگرش‌ها و ارزش‌هایی است که به طور ناپیدایی در پیش‌گرایش‌های اقدامات سیاسی و در مظاهر نمادین و رفتار سیاسی عینی آن‌ها رسوخ پیدا کرده‌اند.

از این‌رو، صاحب‌نظران بر این باورند که فرهنگ برنامه‌ریزی اشاره به پیش‌گرایش‌های (زمینه‌های) فکری دارد که اکثر افراد درگیر با یکدیگر به اشتراک می‌گذارند. بدین معنا که فرهنگ برنامه‌ریزی با انتظارات مشترکی سروکار دارد که رفتار عاملان را در فرایندهای برنامه‌ریزی هدایت کرده یا به نحو متفاوتی سمت و سو می‌دهد: فرهنگ برنامه‌ریزی به ارزش‌ها، نگرش‌ها، ساختارهای فکری و روندهایی اشاره دارد که توسط عاملان درگیر در برنامه‌ریزی به اشتراک گذاشته و میان‌ذهنی شده‌اند و بر امور درک شده برنامه‌ریزی و رفتار در گروه‌ها یا اجتماع‌ها و نیز پیگیری منافع شخصی در آن تاثیر می‌گذارند (Furst, 2009, 24-26).

گروه دوم از تعاریف، فرهنگ برنامه‌ریزی را به مثابه بازتابی از سیستم‌ها و سبک‌های برنامه‌ریزی (Innes & Gruber, 2001) می‌پندارند و به‌طور مشترک فرهنگ برنامه‌ریزی را به عنوان "مدلی عام از کاربست حرفه‌ای"<sup>۱۶</sup> تعریف می‌کنند. بخش عمده‌ای از متون به خصوص آن‌هایی که واجد پس‌زمینه آنگلو-ساکسونی هستند، فرهنگ برنامه‌ریزی را در قالب این منظور و معنا درک می‌کنند (Furst, 2009, 23). در ایالات متحده اصطلاح فرهنگ برنامه‌ریزی به ندرت به کار برده می‌شود (Friedmann, 2005) و معمولاً به هنگام استفاده، اشاره کلی به کاربست برنامه‌ریزی دارد. اصطلاح سبک برنامه‌ریزی به‌طور مکرر به جای آن استفاده می‌شود (Furst, 2009, 25). فرهنگ برنامه‌ریزی را می‌توان به عنوان مجموعه بسترهای محیطی، اجتماعی و تاریخی برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای مضاف بر نتایج مادی و غیرمادی این مبانی درک کرد (Young, 2008, 35). در این تعریف، فرهنگ‌های برنامه‌ریزی (به معنای انسان شناختی کلمه) واقعاً فرهنگ نبوده، بلکه راهبردهای مدیریتی هستند. تغییر فرهنگ برنامه‌ریزی اشاره به تغییر در مدیریت برنامه‌ریزی از طریق اجرای برخی روال‌های جدید در رفتارهای دیوان‌سالارانه (بوروکراتیک) دارد (آبرام، ۱۳۹۲، ۴۸-۴۷). با این وجود، کینلینگ و آنتگرافن<sup>۱۷</sup> (۲۰۰۹، ۴۳) بر این باورند که فرهنگ برنامه‌ریزی فراتر از ابزارها و روندکارهای برنامه‌ریزی است که بواسطه چندین عامل چارچوب‌ساز<sup>۱۸</sup> تعیین گشته و در ساختارهای سیاسی، اداری و نهادی و نیز در مدل‌ها و سنت‌های

اجتماعی-اقتصادی و فرهنگی حک شده است. همساز با این تعریف، و تورتو<sup>۱۹</sup> معتقد است که فرهنگ برنامه‌ریزی به عنوان " رابطه‌ای میان دولت، برنامه‌ریزان و جامعه مدنی"، تحت تاثیر فرایندهای زمینه‌مندی از قبیل جهانی‌شدن می‌باشند. به عبارت دیگر، آنچه که این مولفان بر آن تاکید دارند، این است که کاربست‌ها نبایستی به طور مجزا از تاثیرات زمینه‌مند آنها تحلیل شوند. تلاش‌هایی که در جهت تعریف دقیق فرهنگ برنامه‌ریزی صورت گرفته‌اند، امکان هم‌افزایی بین نقاط مشترک این تعاریف جهت نظام‌مند نمودن نظری مفهوم فرهنگ برنامه‌ریزی را مهیا می‌کنند. برخی از فرایندهای عام اجتماعی-اقتصادی هم‌چون جهانی‌شدن و اروپایی‌شدن<sup>۲۰</sup> واجد تاثیر بر کاربست‌های برنامه‌ریزان و سیستمی که در آن عمل می‌کنند، هستند. این فرایندها بواسطه سازوکارهای گفتمان‌ها و مدل‌ها بر برنامه‌ریزی و بر نظرگاه ما به جهان پیرامون تاثیر می‌گذارند. در کل می‌توان نتیجه گرفت که در بطن تعریف فرهنگ برنامه‌ریزی بایستی ماهیت وابسته به زمینه و موضوع ارزش‌ها - چه به صورت فردی و یا جمعی - درج و مورد توجه قرار گیرند (شکل ۱):



شکل ۱. تاثیرات زمینه‌مند کلیدی در فرهنگ برنامه‌ریزی

ماخذ: برگرفته از Knieling & Othengrafen, 2009

### • ارزش‌ها

علی‌رغم تمامی اثرات مشترک، فرهنگ برنامه‌ریزی از ماهیت همگنی برخوردار نیست و با نظر به دلالت تمایزات بین برنامه‌ریزان، جغرافی دانان و توسعه‌دهندگان، دارای ماهیت ناهمگنی می‌باشد. حرفه‌های مذکور نه تنها به تولید بلکه به اشتراک‌گذاری چارچوب‌های شناختی، کاربست‌ها، دانش، باورها، هنجارها و قواعد، ارزش‌ها و کدهایی می‌پردازند که بخشی از آنچه فرهنگ برنامه‌ریزی می‌نامند، هست (Holden, 2002, 27).

هر عامل جمعی با خود اطلاعات و دانش خاصی را به اشتراک گذاشته و دیدگاه‌هایی را اظهار می‌کند که منتج از دیدگاه‌های متفاوت ارزشی بوده و منافع و یا ارزش‌های متفاوتی دارند که با این وجود ممکن است تا اندازه‌ای با دیگران همپوشانی داشته باشد. همین همپوشانی‌ها می‌توانند مبنای عمل همکارانه را شکل ببخشند (Friedmann, 2005, 226). با نگاهی به شکل ۱ می‌توان دریافت که فرهنگ برنامه‌ریزی در نهایت موضوعی در ارتباط با ارزش‌های همسو یا متعارض - و تعاملاتی است که به واسطه اثرات خود بر کاربست‌ها و سنت‌ها به ساختاربخشی کمک می‌کند.

### • بستر و زمینه

جنبه‌ی "وابسته به زمینه‌ی" فرهنگ برنامه‌ریزی، یکی از دلایل دشوار نمودن پرداختن به کنش برنامه‌ریزان نه تنها در چارچوب سیستم برنامه‌ریزی بلکه در بستر اجتماعی است. بسترهای اجتماعی به‌عنوان راهی برای طبقه‌بندی فرهنگ‌های برنامه‌ریزی، تاثیر بنیادینی بر ماهیت اینکه برنامه‌ریزان چه انجام داده و چگونه انجام می‌دهند وارد می‌کنند. سطح توسعه اقتصادی، تفاوت در فرهنگ‌های سیاسی و نقش متفاوت جامعه مدنی در برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای، از ابعادی هستند که موجب ایجاد تمایز در بین فرهنگ‌های برنامه‌ریزی می‌شوند.

مطالعات انجام گرفته حاکی از آنند که فرهنگ برنامه‌ریزی همانند فرهنگ اجتماعی که در چارچوب آن گنجانده شده است، با تغییرات سیاسی-اقتصادی تغییر و تکامل می‌یابد. گاهی اوقات مشارکتی و دموکراتیک گشته و در دیگر مواقع در خلاف جهت تغییر می‌یابد. فرهنگ برنامه‌ریزی نه تنها متأثر از تغییرات سیاسی بوده بلکه از تغییرات دیگری نظیر نوآوری فناوری، تغییرات دموگرافیک و ظهور مشکلات جدید و وخیم‌تر شدن ناگهانی یک یا جمعی از مشکلات موجود تاثیر می‌پذیرد. جریان بین‌المللی اندیشه‌های برنامه‌ریزی نیز بر سبک‌های برنامه‌ریزی تاثیر می‌گذارد (Sanyal, 2005, 13).

### شکل‌یابی کاربری برنامه‌ریزی در بستر فرهنگی

مطالعات نخستین برای بازشناسی "فرهنگ" در کاربری‌های برنامه‌ریزی -در اینجا بر حسب قواعد، رسوم و عاملانی که دامنه، محتوا و روند کارهای فرایندهای برنامه‌ریزی را تعیین می‌کنند- به نیم قرن اخیر توسط افرادی همچون فریدمن (۱۹۶۷)، بورک<sup>۲۱</sup> (۱۹۶۷) و فالودی (۱۹۷۱) بر می‌گردد. در آن زمان تمرکز اصلی بیشتر معطوف به "محیط تصمیم" برنامه‌ریزی فضایی بود که شامل ساختار سیاسی-اداری، نقش نهادهای سیاسی در فرایندهای برنامه‌ریزی و رابطه بین سیاست‌مداران و متخصصان بود. اهمیت این بسترهای خاص موقعیتی در ارتباط با برنامه‌ریزی از جانب بلن (۱۹۷۳، ص. ۳۸۰-۳۸۳) تشریح شد، کسی که بسترها را به مثابه یک "فرهنگ برنامه‌ریزی" تعیین‌گر "رفتار برنامه‌ریزی"<sup>۲۲</sup> توصیف کرد.

تا اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی، برنامه‌ریزی فضایی به مثابه فرایند متعین فرهنگی در نظر گرفته نمی‌شد، فرایندی که در آن تعامل تصمیم‌سازان و معنایی که آن‌ها به ابزارهایی قابل کاربرد خود نسبت می‌دهند، به‌عبارتی بازنمایی آن‌ها بر برآیند و حاصل کار تاثیر خواهد گذاشت (Booth, 1993, 219). مشابه آن، کلر بر این باور بود که مطالعات قیاسی در مورد کاربری‌های برنامه‌ریزی بایستی اندیشه‌های فرهنگی زیرکار و برداشت‌های مشترک را در نظر گیرند. اصطلاح "فرهنگ برنامه‌ریزی" در این معنا مشخصاً اشاره به سیستم‌های متفاوت برنامه‌ریزی و سنت‌ها، ترتیبات نهادی توسعه فضایی و بستر گسترده فرهنگی برنامه‌ریزی و توسعه فضایی دارد. این مفهوم معنایی بیش از ابزارها و روند کارهای برنامه‌ریزی داشته و جمعی از مباحث اجتماعی، محیطی و تاریخی برنامه‌ریزی فضایی است (Young 2008, 35; Neuman, 2007, 155) که "بسترهای فرهنگی" خاصی را توصیف می‌کند که برنامه‌ریزی در آن حک گشته و عمل می‌کند. از این‌رو فرهنگ برنامه‌ریزی نتیجه نگرش‌ها، ارزش‌ها، قواعد و باورهای انباشت شده‌ای است که بواسطه افراد درگیر در حرفه‌های محیط کالبدی به اشتراک گذاشته می‌شوند (Othengrafen, 2012, 4-5).

افزون بر دانش کسب شده به منظور دستیابی به درک بهتری از رابطه بین بسترهای فرهنگی و برنامه‌ریزی فضایی (برای مثال Young, 2008; Sanyal, 2005)، پژوهش‌های پیش‌تر انجام شده حاکی از آن‌اند که تاکید مطالعات قیاسی برنامه‌ریزی فضایی، بر سیستم‌های برنامه‌ریزی (CEC, 1997; Newman and Thornley, 1996)، سبک‌های برنامه‌ریزی (Innes and Keller et al. 1993, 2006; Albers, 1993; )، مراحل یا دوره‌های برنامه‌ریزی و ادراکات برنامه‌ریزی (Sanyal, 2005) بوده است و توان تبیین "روال‌های ناخودآگاه" و باورها و تفکرات مسلم و بدیهی را که زیرکار کاربری‌های برنامه‌ریزی هستند را نداشته‌اند. این مطالعات همچون نظریه برنامه‌ریزی در غالب موارد ارزش‌ها و عناصر فرهنگ، به ویژه بازتاب تنوع و تفاوت‌های گوناگون در شرایط اجتماعی، تاریخی، محیطی و اکولوژیکی هر مکان، اجتماع یا فرهنگ مشخص را نادیده گرفته‌اند. به باور یونگ (۲۰۰۶، ۴۳)، فرهنگ هرچند در جغرافیاها، جوامع و تاریخ‌ها حک شده است و لیکن آوای آن در برنامه‌ریزی بسیار کم‌رنگ است (Othengrafen, 2012, 2).

این موضوع صراحتاً به حوزه "کاربست برنامه‌ریزی" اشاره دارد که به عنوان تجارب زیسته و فعالیت‌های برنامه‌ریزان از جمله تعاملات آن‌ها، تولیدات و اثرات آن‌ها بر محیط کالبدی درک می‌شود (Watson, 2002, 178-179). به زعم مندلبام<sup>۲۳</sup> کاربری برنامه‌ریزی شامل "رفتار، ارزش‌ها، شخصیت و تجارب برنامه‌ریزان متخصص در کار" است که "نحوه گفتار، آیین‌ها، معاهدات

ضمنی، روال‌ها، راهبردهای رابطه‌ای و ویژگی‌های شخصیتی" را دربردارد. این کاربست‌ها بواسطه فرهنگ آن‌ها و نیز برداشت آن‌ها از "برساخت اجتماعی واقعیت" شکل یافته است (برگر و لوکمان، ۱۹۶۶) و "مجموعه یا اندوزهای قابل استفاده از موارد منحصر به فرد" ذهنی را ارائه می‌کند (Schon and Rein, 1994, 205) که موجب هدایت کنش‌های برنامه‌ریزان به خصوص در زمان مواجه با یک وضعیت جدید می‌گردند.

کاربست‌های برنامه‌ریزی محدود به بسترهای خاص موقعیت-محور هستند، بسترهایی که نه تنها عادت‌ها و کاربست‌های خود را داشته بلکه واجد خواسته‌های شناختی و اخلاقی منحصر به فرد خود می‌باشند. به علت ماهیت کاربست‌ها به عنوان روال‌های ناخودآگاه یا برداشت‌های مشترک زیرکار، تنها تا گستره‌ی مشخصی می‌توان به تعریف آن‌ها پرداخت. از این‌رو کاربست‌ها مشابه روال‌های سازمانی<sup>۲۴</sup> یا روندکارهای عملیاتی، استاندارد نیستند که به‌طور مثال بواسطه سیستم رسمی برنامه‌ریزی با مبنای قانونی آن تعریف شوند. آن‌ها نه تنها شامل کاربست‌های حرفه‌ای از قبیل برنامه‌ریزی بلکه دانش تجربی عاملان را نیز در بر می‌گیرند (Othengrafen, 2012, 3).

بدین ترتیب درنظر گرفتن کاربست برنامه‌ریزی به مثابه حوزه‌ای که فضا، بازنمایی نمادین فضا، برداشت‌ها و نیز روال‌های ناخودآگاه اجتماعی و ارزش‌های برنامه‌ریزی گرد هم می‌آیند، حائز اهمیت است (Liggett and Perry, 1995, 6). این مهم حاکی از آن است که گروه‌ها و افراد نیز دارای نگرش‌های خاصی نسبت به برنامه‌ریزی یا فضا می‌باشند که این ادعا از جانب اندیشمندی که در باب فرهنگ برنامه‌ریزی مطالعاتی داشته‌اند (برای نمونه؛ Knieling and Othengrafen, 2009; Friedmann, 2005; Sanyal, 2005) مورد تایید و تصدیق قرار گرفته است. این اندیشمندان با ارجاع به بسترهای اجتماعی و ارزش‌ها، نهایتاً به تولید یک رهیافت مشخص برنامه‌ریزی پرداختند که موجب توضیح لزوم تدوین چارچوبی نظری برای تحلیل و درک روال‌های ناخودآگاه روزانه و تفکرات و برداشت‌های زیرکار به نحو سیستماتیک و جامع شده است. آگاهی و درک از بستر فرهنگی به برنامه‌ریزان کمک می‌کند تا دلیل آنچه را که انجام می‌دهند بواسطه تمرکز بر ماهیت پیش‌بینی و خاستگاه‌های تاریخی و اجتماعی نهادها و کاربست‌های برنامه‌ریزی درک کنند. به‌نظر می‌رسد که کاربست‌های برنامه‌ریزی دربردارنده بُعد قابل درک (برای مثال سیستم برنامه‌ریزی، حقوق برنامه‌ریزی) و ویژگی‌های اصلی فرهنگی (قواعد و هنجارهای اجتماعی، ارزش‌ها، مدل‌های ذهنی مشترک و نظایر آن) هستند که فعالیت برنامه‌ریزی را هدایت می‌کنند. فلذا می‌توان به این نتیجه اشاره کرد که: برای برنامه‌ریزان، مشاهده نگرش‌ها، واکنش‌ها و رفتارها تنها نوعی از بازی انسان شناسانه نیست، چراکه دارای اثر مستقیم بر موضوعات کاربری زمین و فرم ساخته شده دارند (Booth, 1993, 227).

در کل می‌توان این‌طور خلاصه نمود که هر فرهنگ برنامه‌ریزی بواسطه سنت‌های سیاسی، قانونی و اداری و نیز توسعه‌های جاری، کاربست‌های فنی و اقتصادی و توسعه دموگرافیک و نیز سنت‌های اجتماعی، ارزش‌ها، باورها، احساسات، نگرش‌ها و جنبش‌ها یا تغییرات اجتماعی معاصر تحت تاثیر قرار می‌گیرد (Sanyal, 2005, 13). بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که: فرهنگ برنامه‌ریزی یک برساخت اجتماعی است. از این‌رو عوامل سیاسی، اقتصادی، قانونی-اداری، مالی، اجتماعی و دیگر عوامل در شرایط فرهنگی برنامه‌ریزی حک شده‌اند. فرهنگ برنامه‌ریزی به نهاد‌های برنامه‌ریزی متصل بوده و به تمهید DNA فرهنگی می‌پردازد که در این نهادها رمزگذاری شده‌اند. فرهنگ‌های برنامه‌ریزی از مکانی به مکان دیگر متفاوت بوده و این تفاوت به‌صورت‌های بسیاری، ظاهر گشته‌اند (Neuman, 2007, 165-166).

### شناسایی عناصر پنهان و پنهان فرهنگ برنامه‌ریزی

ممکن است تمایز بین سطوح آشکار و پنهان فرهنگ برای برنامه‌ریزی فضایی معنادار باشد، بدین ترتیب که موجب ارائه رویکردی سیستماتیک به منظور تبیین کاربست‌های برنامه‌ریزی فضایی به مثابه بازنمایی‌های نمادین خرده فرهنگ حرفه‌مندان محیط کالبدی یا ارزش‌های فرهنگی اجتماعی می‌شود. این موضوع حاکی از آن است که ساخته‌های معماری، ساختارهای کالبدی شهری و برنامه‌های فضایی، بازنمایی‌هایی از چارچوب‌ها و ارزش‌های هنجارین و شناختی عمیق‌تری هستند که رمزگشایی آن‌ها بسیار سخت و دشوار است. از این‌رو، فرهنگ را می‌توان در قامت یک ظرفیت سازمان‌ده بواسطه تمهید چارچوب نظری و سیستماتیک برای تبیین پدیده‌های فرهنگی ناخودآگاه و "پنهان" به‌صورت جامع به‌کار برد. بواسطه معرفی سطح باورها، ارزش‌ها، قواعد و هنجارهای رفتاری به حوزه برنامه‌ریزی فضایی، شناسایی و آشکار نمودن نگرش‌های هنجارین و اخلاقی که رفتارهای حرفه‌های مرتبط را در موقعیت‌های مشخص هدایت می‌کنند ممکن می‌شود. این سطح برای مثال شامل اهداف و اصول برنامه‌ریزی می‌شود (برای مثال پایداری،

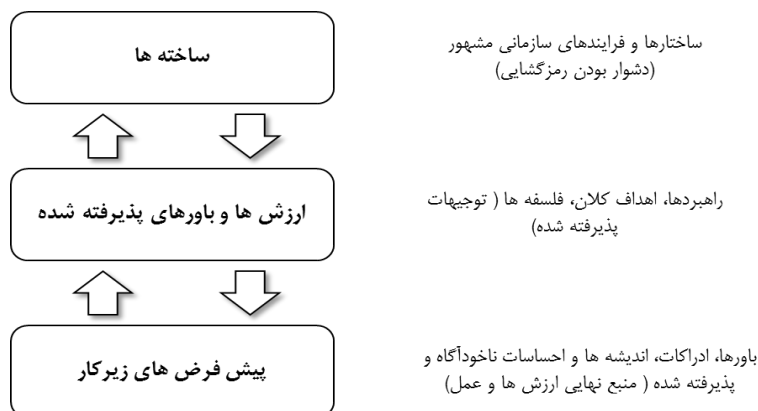
شهرنشینی، رقابت‌پذیری، حفاظت از طبیعت و نظایر آن) که در دانشگاه آموخته شده یا بواسطه همکاران به اشتراک گذاشته می‌شود و بلافاصله قابل درک نمی‌باشند (Othengrafen, 2012, 62-63).

در فهم سنتی از فرهنگ، هدف درک روال‌های ناخودآگاه و نامشهود و کاربست‌هایی است که بر رفتار مشهود یا بروز یافته اعضای یک گروه یا اجتماع تاثیر گذاشته و یا اینکه به آن ساختار می‌دهد. از این رو تعدادی از مولفان و صاحب‌نظران در حوزه علوم سازمانی و مطالعات فرهنگی (برای نمونه Gullestrup, 2006; Harris et al., 2004; Hofstede, 2001; Schein, 2004; Trompenaars & Hampden-Turner, 2005) به تدوین رهیافت‌های نظام‌مند و نظری پرداختند تا ارزش‌ها و خواست‌ها، سبک‌های ارتباط و الگوهای سلسه مراتبی را سامان داده و نظام‌مند کنند. نقطه اشتراک تمامی این رهیافت‌های نظری، فرض این موضوع است که فرهنگ را در چندین سطح متفاوت می‌توان تحلیل کرد که این امر به نوبه‌ی خود اشاره به درجه مشهود بودن پدیده‌های فرهنگی برای مشاهده کننده دارد (Othengrafen, 2014, 5).

طبق نظر شاین (۲۰۰۴، ۳۶) "جوهره یک فرهنگ در الگوی پیش‌فرض‌های زیرکار بنیادی آن قرار داشته و زمانی که درک آن‌ها حاصل شود، به سهولت می‌توان دیگر سطوح سطحی بیشتری را درک کرده و به طرز شایسته‌ای به آن‌ها پرداخت". با مبنا قرار دادن این تعریف، او به توسعه یک مدل تحلیلی به منظور توصیف و واکاوی فرهنگ یا فرهنگ سازمانی از طریق مولفه‌های ذیل پرداخت:

- سطح ساخته‌های مشهود، که روینا بوده و دربردارنده تمامی پدیده‌ها و محصولات آشکاری است که بلافاصله می‌توان در زمان مواجه با فرهنگ بیگانه به آن‌ها پی برد (برای مثال واقعیت قابل مشاهده زبان، غذا، معماری محیط فیزیکی، فناوری، آثار و سبک‌های هنری و همچنین قواعد (رفتاری)، حقوق صریح و قابل شناسایی و غیره). این سطح به راحتی قابل مشاهده و در عین حال رمزگشایی آن دشوار است (برای مثال ساخته‌های درک شده در گروه معین به چه معنا می‌باشند؟) چراکه ساخته‌های مشهود، بازنمایی نمادین سطح عمیق‌تر ارزش‌ها هستند که فهم و دریافت آن‌ها دشوار است.
- سطح باورها، ارزش‌ها، قواعد و هنجارهای رفتاری پذیرفته شده که به عنوان مجموعه‌ای از باورها، ارزش‌ها و هنجارها و نیز قواعد عملکردی و اخلاقی رفتار تعریف شده‌اند. آن‌ها آگاهانه بوده و بطور صریح بیان می‌شوند چراکه "عملکرد اخلاقی یا هنجارین، هدایت اعضای گروه را در چگونگی مواجهه با موقعیت‌های کلیدی خاص ارائه داده و به آموزش اعضای جدید در رابطه با چگونگی رفتار آن‌ها می‌پردازد". درجاییکه ارزش‌ها زندگی‌های مردم را با تمهید انگاشت‌های مطلوب هدایت می‌کنند (خوب و بد)، نیاز به هنجارها به منظور کنترل رفتارهای افراد (صحیح یا غلط) وجود دارد. در کل می‌توان نتیجه گرفت که این ارزش‌ها و باورهای آگاهانه، بسیاری از رفتارهایی را که در سطح پیشین قابل مشاهده هستند را پیش‌بینی می‌کنند.
- سطح پیش‌فرض‌های زیرکار بنیادین، بدیهی و ضمنی، که به مثابه ارزش‌های "غیرقابل بحث" توصیف شده‌اند. این سطح عمیقاً در یک جامعه ریشه دوانده و هر آنچه را که بایستی به آن توجه شود، معنای آن‌ها، چگونگی واکنش احساسی به آن چه در حال رخداد است و این که چه اقداماتی را در انواع مختلفی از موقعیت‌ها بایستی اتخاذ کرد را تعیین می‌کند. این سطح منبع نهایی از ارزش‌ها و عمل ناآگاهانه بوده و اشاره به سطح فردی و گروهی دارد. برای بیشتر پیش‌فرض‌های زیرکار بنیادین در میان دیگر پیش‌فرض‌ها، ماهیت زمان (اهمیت زمان در یک فرهنگ) و فضا (چگونگی تخصیص فضا، نقش فضا در تعیین جوانب رابطه‌ها از قبیل تعاریف محرمیت)، ماهیت فعالیت انسانی (رابطه بین افراد و سازمان‌ها و محیط آن‌ها) و روابط انسانی (طریقه صحیح برقراری ارتباط با یکدیگر، همکارانه یا رقابتی، فردگرایانه یا اشتراکی) اهمیت ویژه‌ای دارد (Schein, 2004).





شکل ۲. سطوح پیدا و پنهان فرهنگ  
 ماخذ: برگرفته شده از Schein, 2004, p. 26

### مدل نظری برنامه‌ریزی مبتنی بر فرهنگ: مدل مفهومی تبیین داوری‌های برنامه‌ریزان

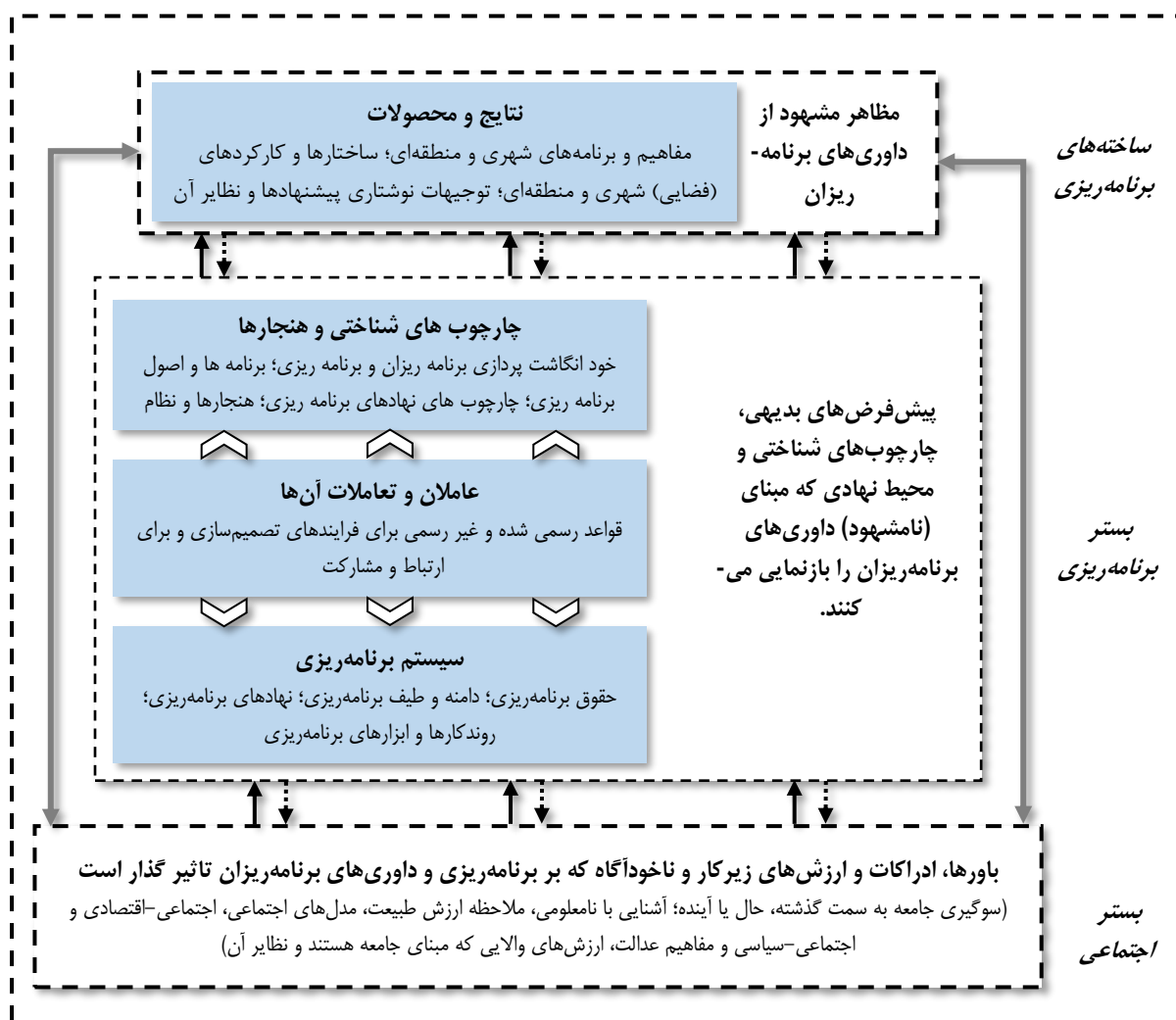
بازطرح فرهنگ و بستر در نظریه برنامه‌ریزی را نمی‌توان پدیده‌ای کاملاً نو دانست و پیش‌تر نیز در مورد این موضوع بحث شده است. در طول دهه ۱۹۶۰ میلادی، اندیشمندی همچون برک بیان کردند که "تفسیر عمدتاً اقتصادی، سیاسی و اداری از برنامه‌ریزی، نیازمند تحلیل برخی جوانب منتخب از موقعیت فرهنگ است که در چارچوب آن تدوین و اجرای برنامه‌ریزی شده بایستی رخ دهد". این دیدگاه بواسطه بسیاری از اندیشمندان دیگر نیز در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی به اشتراک گذاشته شد (برای مثال بلن، ۱۹۷۳؛ دراز، ۲۶، ۱۹۷۳، فریدمن، ۱۹۶۷). در آن زمان، این حک‌شدگی (برنامه‌ریزی در بستر فرهنگی) بر حسب "محیط تصمیمی" تفسیر می‌شد که شامل ساختار سیاسی-اداری، نقش نهادهای سیاسی در فرایندهای برنامه‌ریزی و رابطه بین سیاستمداران و متخصصان بود و برنامه‌ریزی فضایی بایستی آن را در نظر می‌گرفت. بلن (۱۹۷۳) بنا به نظر خود، آن را به مثابه "پوشش یا لفافه فرهنگی" تعبیر می‌کرد که برنامه‌ریزی تحت آن عمل می‌کند. افزون بر آن، فریدمن (۱۹۶۷) در آن زمان به تفکرات ایدئولوژیکی و هنجاری و نیز روال‌های ناخودآگاه به عنوان مقوله‌های پی‌آیند فرهنگ برنامه‌ریزی اشاره می‌کند و لیکن این اندیشه‌ها مجال جهت ورود به مباحث گسترده‌تر را نیافتند تا اینکه در سال‌های اخیر، اندیشمندان دیگری آن‌را از نو مطرح ساختند (برای نمونه Othengrafen 2010; Sanyal 2005; Booth 1993, 2005; Knieling and Othengrafen 2009; Faludi 2005).

فرهنگ برنامه‌ریزی را می‌توان به عنوان یک سیستم باز در نظر گرفت: گستره‌ای که چارچوب‌های فردی و جمعی و نظام‌های معنا از حوزه‌های مختلف (ارزش‌های فرد برنامه‌ریز، هنجارهای نهادهای برنامه‌ریزی، ارزش‌های عام اجتماعی و غیره) گرد هم درآمده و شامل ارزش‌ها و اظهارات متعدد و گاه متعارض می‌باشد. آنچه منحصر به فرد است، ترکیبی خاص از ارزش‌های فرهنگی، نگرش‌ها و هنجارهایی است که در یک محدوده (محل یا منطقه‌ای) معین با یکدیگر مواجه می‌شوند (Othengrafen & Reimer, 2013). از این‌رو فرهنگ برنامه‌ریزی را می‌توان به عنوان مجموعه‌ای از کاربست‌های برنامه‌ریزی خاص محلی‌شده تصور کرد که به مثابه پیامد برهمکنش چارچوب‌های شناختی نهادی و الگوهای رفتاری عاملان درگیر در فرایندهای برنامه‌ریزی پدیدار می‌شوند (Othengrafen, 2014, 6; Ernste, 2012; Getemis, 2012).

پیرو بحث شاین (۲۰۰۴) در گام نخست، در برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای عناصری وجود دارند که به سهولت و آسانی قابل تشخیص بوده و در ارتباط با داوری‌های برنامه‌ریزان در آغازگاه تحلیل (ساخته‌ها به عنوان نشانه‌های مشهود یا فرهنگ) هستند. یکی از آشکارترین پدیده‌های فرهنگ برنامه‌ریزی مشخص که بلافاصله می‌توان آن را دریافت، معماری، ساختار محیط کالبدی (الگوهای توسعه هماهنگ مبتنی یک نقشه کلی از یک شهر، الگوهای توسعه تصادفی و نظایر آن) و الگوهای غالب کاربری زمین هستند که از یک سو به عنوان محصولات یا نتایج فرایندهای پیشین برنامه‌ریزی قابل مشاهده‌اند. از سوی دیگر این ساختارها و بسترهای موجود به هنگام تدوین برنامه‌ها و راهبردهای آتی بر برنامه‌ریزان شهری و منطقه‌ای تاثیرگذار هستند. در این بستر، ساخته‌های برنامه‌ریزی شامل راه‌حل‌های سیاستی مشهود پیشنهاد شده بواسطه برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران اعم از برنامه‌ها و مفاهیم شهری و منطقه‌ای، توجهات مکتوب پیشنهادی برنامه، راهبردها و پروژه‌ها می‌باشند (Othengrafen & Reimer, 2013).

محصولات و تصمیمات برنامه‌ریزی، بازنمایی‌های نمادین نظام‌های بدیهی معنایی و بسترهای (محیط) نهادی هستند که مبنای (نامشهود) داوریهی برنامه‌ریزان را نمایش می‌دهد. به منظور درک کاربست برنامه‌ریزی و داوریهی برنامه‌ریزان، لازم است تا به تحلیل پیش‌فرض‌های زیرکار، معناها، استعاره‌ها و انگیزش‌های "گفتار فنی" پرداخت که با انتقال معنا، بر آن چه برنامه‌ریزان انجام می‌دهند، تاثیر گذارند (Othengrafen, 2014, 7; Watson, 2002, 180).

ملاحظات پیش‌رو که بر مبنای رهیافت‌های مفهومی در انتظام‌های علوم سازمانی و مطالعات فرهنگی هستند، چارچوبی مفهومی برای تبیین و قیاس داوریهی برنامه‌ریزان ارائه می‌دهند. (شکل ۳). چارچوب حاضر با تمرکز بر برنامه‌ریزان و سایر عاملان درگیر موجب درک آن‌ها از نقش خود، نحوه بازتعریف مشکلات یا چالش‌ها برای خود و انجام داوریهی یا انتخاب بر حسب اهداف یا ابزارهای برنامه‌ریزی می‌شود. با ملاحظه محیط نهادی، بسترهای فرهنگی و ارزش‌های اجتماعی، باورها و هنجارهایی که برنامه‌ریزان در آن حک شده و تعاملات بین برنامه‌ریزان و نهادهای برنامه‌ریزی در چارچوب آن‌ها رخ می‌دهد، می‌توان سازوکارهایی که بر داوریهی عملی برنامه‌ریزان اثرگذار هست را شناسایی و تبیین کرد.



شکل ۳. چارچوب مفهومی برای تبیین و قیاس داوریهی برنامه‌ریزان

ماخذ: Othengrafen, 2014, 8

این چارچوب با تمرکز بر برنامه‌ریزان و دیگران عاملان درگیر به تحلیل مواردی از جمله: این که چگونه آن‌ها نقش خود را درک و چارچوب بخشیده و چگونه مشکلات و چالش‌ها را برای خود تعریف کرده و این که چگونه به انتخاب‌ها یا داوریهی‌هایی با ملاحظه

اهداف و ابزار برنامه‌ریزی اقدام می‌کنند، می‌پردازد. با به حساب آوردن محیط نهادی، بسترهای فرهنگی و ارزش‌ها، باورها و هنجارهای اجتماعی که برنامه‌ریزی در آن مستقر بوده و تعاملات بین برنامه‌ریزان و نهادهای برنامه‌ریزی رخ می‌دهد، شناسایی و توضیح سازوکارهای زیرکاری که بر داوری‌های عمل باورانه برنامه‌ریزان تاثیر می‌گذارد:

### نخست- چارچوب‌های شناختی و کدها

چارچوب‌ها در سطح فردی (اشاره به نظم‌دهی تجربیات فردی)، در سطح روابط بین شخصی و در سطح عام اجتماعی وجود دارند (Ernste, 2012). زمانی که برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای به عنوان فرایند تعاملی سیاست‌گذاری درک می‌شود، این بدین معناست که فرهنگ برنامه‌ریزی را بایستی به مثابه یک سیستم باز در نظر گرفت که در آن چارچوب‌های فردی و جمعی مختلف و نظام‌های معنا از حوزه‌های مختلف معمولاً در کار هستند. در اینجا تمامی ادراکات و انتظارات عاملان و نهادهای درگیر شناسایی و انعکاس داده شده‌اند که به موجب آن فرایندهای دادوستد بین فرد و دیگر افراد مبتنی بر دانش شخصی است که مبتنی بر عادات، بیوگرافی‌ها و تجربیات و نیز دانش نهادی (ضمنی) است که تجربیات نهاد، خود انگاشت‌پردازی آن و نظایر آن را پوشش می‌دهد (Othengrafen, 2014, 7-8).

از این رو اختیارات برنامه‌ریز برای یک راهبر، مبتنی بر برداشت متقابل با دیگر عاملان (برای مثال عاملان اقتصادی، عاملان مدنی، سیاست‌مداران و نظایر آن) - که به نوبه خود مبتنی بر چارچوب‌های شناختی است- و نیز انگیزش‌های مادی یا نمادین می‌باشد. با در نظر گرفتن چارچوب‌های شناختی و هنجارین برنامه‌ریزان و نهادهای برنامه‌ریزی، اصولی از قبیل ارزش‌های متعالی که برنامه‌ریزی به دنبال آن می‌باشد (برای مثال توسعه اقتصادی یا حفاظت محیط زیست یا دربرگیرندگی اجتماعی، ارزش‌گذاری نسبی آزادی یا برابری اجتماعی و نظایر آن)، سنت‌ها و پیشینه برنامه‌ریزی (برای مثال رهیافت‌های جامع/یکپارچه یا رهیافت‌های بخشی/خاص‌نگر، تدوین اهداف کلان عام یا تفصیلی و نظایر آن)، برداشت از برنامه‌ریزی (برای مثال، برنامه تا چه اندازه‌ای به عنوان یک وظیفه یا امر عمومی جهت هماهنگی توسعه شهری و منطقه‌ای دیده شده است) و انگاشت‌پردازی شخصی از برنامه‌ریزی (برای مثال دامنه و طیف برنامه‌ریزی، رهیافت برنامه-گرا یا توسعه-گرا) نقش مهمی را ایفا می‌کنند (Othengrafen, 2014, 8-9).

### دوم- عاملان و تعاملات آن‌ها

همان‌طور که تعاملات بین افراد و گروه‌ها در اصل و نهاد هر فرهنگی نهفته است، از این رو می‌توان نتیجه گرفت که برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای به عنوان یک انتظام یا خرده فرهنگ یک جامعه نیز مبتنی بر تعاملات بین فرد و عاملان رسته‌ای<sup>۳۷</sup> می‌باشد. چنین تعاملاتی "در یک فضای خلا، برقرار نشده" (Getemis, 2012, 32) بلکه متکی بر بستر فرهنگی و موقعیت (محلّی یا منطقه‌ای) هستند. برنامه‌ریزان و دیگر عاملان درگیر در فرایند برنامه‌ریزی "فاعلان غیرفعال سیستم یا فرایند نبوده" بلکه تمایلات، مهارت‌ها و منافع خود را داشته و مبتنی بر آنها اقدام به داوری‌های عملی نموده و نیز با تکیه بر آن‌ها بر سیستم یا فرایند اثرگذار می‌باشند. تمامی عاملان درگیر به واسطه چارچوب‌های شناختی و نظام باورها و نیز بواسطه الگوواره‌های نهادی و هنجارها، تعاملات بین عاملان و فرایندهای تصمیم‌سازی در برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای - که به لحاظ فرهنگی غنی می‌باشند- تحت تاثیر قرار می‌گیرد (Ernste, 2012, 92).

به هنگام تحلیل تعاملات بین عاملان همچون فرایند تصمیم‌سازی در برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای، سوگیری‌های تعامل عاملان در فرایندهای برنامه‌ریزی که بر مبنای چارچوب‌ها، هنجارها و ارزش‌هاست، بایستی شناسایی شده و تحلیل شوند. طبق نظر فرست (۲۰۰۹) الگوهای تعامل می‌توانند رقابتی یا همیارانه، شخص محور یا وظیفه محور و اجماع-سو یا برآمد-سو باشند. این موضوع همچنین به سبک‌های غالب ارتباط و مشارکت نیز اشاره دارد.

### سوم- سیستم‌های برنامه‌ریزی

به هنگام توصیف فرایندهای برنامه‌ریزی فضایی، بایستی از نحوه توصیف این فرایندها در ابعاد و جوانب خاص خود آن‌ها آگاه بود، به‌طوری‌که تفاوت‌های ساختاری و نحوه (محلّی) متفاوت رسیدگی به این جنبه‌های ساختاری را مطرح ساخت تا بتوان برآمدهای متفاوت از فرایندهای برنامه‌ریزی فضایی مشخص قابل تبیین باشد. گام برداشتن در این مسیر، فرای توصیف صرف تفاوت‌های نهادی بین سیستم‌های برنامه‌ریزی فضایی است. این تفاوت‌ها شامل جنبه‌های ساختاری غیررسمی نیز هست که می‌توان آن‌ها را

به مثابه " ساختارهای (فرهنگی) ژرف" و کاربست‌های حقیقی برنامه‌ریزی واقعی نماید که دربردارنده جنبه‌های شخصی و موقعیتی مشخص از عوامل مرتبط می‌باشد (Ernste, 2012, 87).

به طور سنتی سیستم‌های برنامه‌ریزی فضایی به مثابه ساختارهای نهادی و سازمانی توصیف می‌شوند که ابعاد توصیفی نظیر قانون کارکردی برنامه‌ریزی فضایی؛ ساختارهای اداری و نظم‌دهی سلسله مراتبی، توزیع قدرت؛ فرایندها، روندکارها؛ و ابزارها به‌عنوان سازه و عوامل تشکیل دهنده آن انگاشته می‌شوند. سیستم برنامه‌ریزی دربردارنده تمامی اجزایی است که در راستای هدف ساختاردهی، حفاظت و توسعه کارکردهای فضا به خدمت می‌پردازد. در حالی که دورنمای ساختاری بیرونی اثرگذار بر برنامه‌ریزی، در درون سیستم برنامه‌ریزی مستتر است و توسط این سیستم آشکار می‌شود، دورنمای فرهنگ برنامه‌ریزی بر روشن‌سازی منطق‌های درونی کاربست برنامه‌ریزی تأکید دارد. ضمن این که دورنمای سیستم برنامه‌ریزی بر برداشتی کوتاه‌بینانه که محدود به نهادهای رسمی است، بنا نهاده شده، دورنمای فرهنگ برنامه‌ریزی مستلزم درکی گسترده است که نهادهای غیررسمی را نیز در برمی‌گیرد. فرهنگ برنامه‌ریزی در برابر سیستم برنامه‌ریزی، محدود به موضوعات و پروژه‌های محسوس و مشهود و نیز عوامل عینی است و عموماً در سطح خرد (یعنی منطقه‌ای و محلی) شکل می‌بخشد. مفهوم زیرساز فرهنگ برنامه‌ریزی به الگوها و پویایی‌های مشخصی اشاره دارد که در کاربست واقعی برنامه‌ریزان نمایان گشته و از یک بستر برنامه‌ریزی تا بستر دیگر متغیر است. از این‌رو فرهنگ برنامه‌ریزی به نحوی خاص در ارتباط با کاربست عمل برنامه‌ریزی است (Reimer & Blotvogel, 2012, 13-14).

فرهنگ برنامه‌ریزی از طریق اشکال عینی (غیرتجربیدی) عمل برنامه‌ریزی در سیستم برنامه‌ریزی بنیان نهاده شده است. چندگانگی و تغییرپذیری فرهنگ برنامه‌ریزی در چارچوب ساختارهای اداری و قانونی آن‌ها، پیامد ارزش‌ها و سوگیری شخصی عوامل درگیر، منافع مختلف آن‌ها و منطق‌های عمل مرتبط می‌باشد. فریدمن (۲۰۰۵) فرهنگ برنامه‌ریزی را به مثابه دلیلی زیرساز و بنیادین برای تفاوت‌های موجود در نهادها و کاربست‌ها در سطوح ملی، منطقه‌ای و محلی عنوان کرد. سیستم برنامه‌ریزی نیز همساز با آن، بایستی به مثابه بازتابی از مجموعه ارزش‌ها و تعامل بین اجتماعات شناختی، تصمیم‌سازان و شهروندان به عنوان شکلی از نمود فرهنگی درک کرد.

تصمیمات و فعالیت‌های برنامه‌ریزی برنامه‌ریزان در ارتباط با شرایط ساختاری از قبیل تمهیدات قانونی، سیستم اداری-سیاسی قانون برنامه‌ریزی و سیستم برنامه‌ریزی با نهادها، قواعد اداری و قانونی، روال‌ها و روندکارهای آن می‌باشد که می‌توان به عنوان نتیجه نگرش‌ها، ارزش‌ها و رسوم انباشت شده‌ای درک کرد که بواسطه گروهی از عوامل درگیر به اشتراک گذاشته شده‌اند. سیستم برنامه‌ریزی - که در اینجا به مثابه مجموعه‌ای کاربردی از حقوق، مقررات و سیاست‌ها و نیز ترتیبات اداری و سازمانی درک می‌شود- شرایط محلی سیاسی، نهادی و اجتماعی حاکم را انعکاس می‌دهد. سیستم‌های برنامه‌ریزی الزاماً دارای موجودیتی پایا و ایستا نیستند. به منظور تحلیل سیستم برنامه‌ریزی به مثابه "شرایط ساختاردهنده" برای داوری‌های برنامه‌ریزی، جنبه‌های زیر بایستی در نظر گرفته شوند: پشتوانه قانون اساسی و چارچوب قانونی (برای مثال ماهیت سیستم حقوق، میزان الزام‌آور بودن برنامه‌ها)، دامنه سیستم برنامه‌ریزی (موضوعات سیاستی که توسط برنامه‌ریزان شهری و منطقه‌ای پوشش داده می‌شوند، یکپارچه‌سازی برنامه‌ریزی جامع و بخشی، نظایر آن)، درجه تمرکززدایی و جایگاه قدرت (برای مثال، ساختارهای مرکزگرا و مرکزدا، نهادهای برنامه‌ریزی و کفایت/مسئولیت آن‌ها در سطح منطقه‌ای یا محلی) و نیز بلوغ یا تکامل سیستم (یکپارچگی عمودی و همیاری بین سطوح اداری، وجود سازوکارهای مشاوره شفاف و نظایر آن) (Othengrafen, 2014, 10).

#### چهارم- بستر اجتماعی تاثیرگذار بر برنامه‌ریزی و داوری‌های برنامه‌ریزان

فرهنگ برنامه‌ریزی واجد مسیری است که برنامه‌ریزان در راستای آن شیوه نگاه به محیط‌های نهادی (محلی) خود، محیط، کدهای فرهنگی مرتبط و نیز چارچوب شناختی را آموخته‌اند. برنامه‌ریز بودن صرف یادگیری مهارت‌های فنی نبوده بلکه پذیرش ارزش‌ها و هنجارهای مشخصی است که این حرفه را تعریف می‌نمایند (Schein, 2004, 10). از این‌رو می‌توان نتیجه گرفت که برنامه‌ریزان و نهادهای برنامه‌ریزی واجد ارزش‌هایی ورای ارزش‌های شخصی اعضای خود بوده و آنها را به اشتراک می‌گذارد. حتی اگر فرد فرد برنامه‌ریزان با در نظر داشتن موقعیت‌های خاص، دیدگاه‌های متضادی داشته باشند، با این وجود بسیاری از ادراکات خود را با دیگر برنامه‌ریزان به اشتراک می‌گذارند چرا که در بستر نهادی و سیستم برنامه‌ریزی مشابهی مستقر شده‌اند. هنجارها، باورها و برداشت‌های اجتماعی بدیهی بسیاری وجود دارند که بر چارچوب شناختی برنامه‌ریزان بواسطه شکل‌دهی پس-زمینه خاص اجتماعی تاثیرگذار می‌باشند. درک و عملیاتی کردن این هسته عمیق فرهنگی جهت تحلیل کاربست‌های برنامه‌ریزی

بسیار سخت و دشوار است و لیکن با این وجود برای درک کاربردهای برنامه‌ریزی مرتبط می‌باشد. با اتخاذ مقوله‌های تحلیلی شاین، اثبات شده است که ابعاد اجتماعی برای تحلیل جامع و سیستماتیک اثرات فرهنگی بر کاربردهای برنامه‌ریزی موفق می‌باشند، همانطور که بر تفکر، داوری‌ها و اقدامات برنامه‌ریز اثرگذار هستند.

به زعم فالودی و دیگر صاحب‌نظران، میزان فردگرایی یا جمع‌گرایی در یک جامعه بر برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای و از این رو بر داوری‌های عملی برنامه‌ریزان تاثیر می‌گذارد. در برخی از جوامع، حقوق فردی جزء ارزش‌های متعالی یک جامعه به شمار می‌رود در حالی که جوامع دیگر به قیمت حقوق افراد بر کالای عمومی ارج می‌نهند (تمرکز بر رفاه اجتماعی). در مورد برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای این دوگانگی به تبیین نقش قدرتمند سازمان‌های برنامه‌ریزی در جوامع مورد ملاحظه می‌نماید (شامل مداخلات، تمرکز ساختارهای سکونتگاه و اهمیت مسکن اجتماعی) و سیاست‌های فضایی لیبرال در جوامع و کشورهای مورد نخست که بیشتر سوگیری‌های فردی را برای مثال در توسعه الگوهای سکونتگاه حومه شهری بازنمایی می‌کنند (Othengrafen, 2014, 11).

اندیشه فرهنگ برنامه‌ریزی واجد این مزیت است که به عنوان یک پدیده فرهنگی در ارتباط با محیط‌های خاص تاریخی، سیاسی و اجتماعی کشورها، مناطق و شهرها است. کاربردهای برنامه‌ریزی بایستی بواسطه شکل‌بندی‌های منحصر به فرد اجتماعی-سیاسی و ترتیبات نهادی توصیف شوند که فرهنگ برنامه‌ریزی از طریق آن‌ها می‌تواند شکل یابد. نتیجه این که فرهنگ برنامه‌ریزی همانند فرهنگ گسترده اجتماعی که در آن حک شده در یک نوسان دائم به سر می‌برد (Sanyal, 2005, 22).

### جمع‌بندی

برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای بواسطه چندگانگی کاربردهای محلی اجتماعی و سیاسی و چارچوب‌های فرهنگی فرد برنامه‌ریز و کاربردهای نهاد برنامه‌ریزی مشخص و متمایز می‌شود. از این رو هدف این پژوهش مهیا نمودن چارچوبی انگشتی به منظور تحلیل چگونگی داوری یا انتخاب برنامه‌ریزان با توجه به ساختاردهی نهادهای برنامه‌ریزی از جمله تعریف یک مشکل، تدوین اهداف برنامه‌ریزی یا اجرای ابزارهای مشخص می‌باشد. با به حساب آوردن بستر نهادی، بسترهای فرهنگی و ارزش‌ها و باورها و هنجارهای اجتماعی که برنامه‌ریزان در آن قرار داشته و تعاملات بین برنامه‌ریزان و نهادهای برنامه‌ریزی در قالب آن رخ می‌دهد، شناسایی و تبیین "سازوکارهای زیرکاری" که بر داوری‌های عمل باورانه برنامه‌ریزان تاثیر می‌گذارد، هدفی بود که این مقاله بدان پرداخت. از این دیدگاه نظری، تمرکز بر ظرفیت‌ها، پس زمینه و قیود برنامه‌ریزان در انجام انتخاب و داوری‌ها لازم و ضروری است و در مقابل، جستجوی قوانین تجربی - یافتن قواعد همگانی برای کوشش عملی - امری عبث و بیهوده است. این امر اساس اهمیت درک این موضوع است که برنامه‌ریزان چگونه نقش خود را درک کرده و به آن چارچوب بخشیده و اینکه چگونه مشکلات و چالش‌ها را برای خود تعریف کرده و چگونه با در نظر گرفتن اهداف و ابزار برنامه‌ریزی به انتخاب و داوری می‌پردازند. افزون بر آن، برنامه‌ریزان در یک محیط خاصی مشغول به کار هستند که واجد تجارب با ارزشی از بستر سیاسی، وضعیت اقتصادی-اجتماعی، روندهای دموگرافیکی-اجتماعی یا بستر جغرافیایی می‌باشند.

انگاشت فرهنگ برنامه‌ریزی به مثابه DNA فرهنگی برنامه‌ریزان و نهادهای برنامه‌ریزی معرفی شده است. هرچند این تعریف بدین معنا نیست که فرهنگ برنامه‌ریزی یک سیستم از پیش تعریف شده معنا می‌باشد بلکه بایستی به مثابه سیستمی باز درک شود که چارچوب‌های فردی و جمعی از حوزه‌های مختلف (ارزش‌های فرد برنامه‌ریز، هنجارهای نهادهای برنامه‌ریزی، ارزش‌های عام اجتماعی و غیره) در یک بستر نهادی گرد هم آمده اند. از این رو فرهنگ برنامه‌ریزی ساختارها یا نهادهایی را که به لحاظ فرهنگی حک شده‌اند را با الگوهای رفتاری عاملان درگیر در این ساختارها ترکیب می‌کند. در مقایسه با دیگر رهیافت‌های نظری انگاشت فرهنگ برنامه‌ریزی بطور صریح واجد بستر فرهنگی و نیز تصمیمات و داوری‌های گاهاً غیر عقلانی و تورش‌دار از منظر فرهنگی برنامه‌ریزان و نهادها می‌باشد.

متعاقب این درک از فرهنگ برنامه‌ریزی، برنامه‌ریزان و نهادهای برنامه‌ریزی از یک سو بواسطه شرایط ساختاری یا فرهنگی تحت تاثیر بوده و از سوی دیگر بطور مداوم در حال تولید و تغییر چارچوب‌های شناختی، گفتمان‌ها و کاربردها بواسطه اقدامات و رفتارهای خود می‌باشند. با معرفی ابعاد و معیارهای تحلیلی مختلف و ارزش‌هایی که فرهنگ برنامه‌ریزی ممکن است بر آن مبنا باشد، چارچوب انگشتی در پی ارائه و انعکاس چگونگی برساختن داوری‌های عملی توسط برنامه‌ریزان می‌باشد. این چارچوب شامل چارچوب‌های شناختی فردی و نظام باور برنامه‌ریزان (کارکرد دستوری فرهنگ) و نیز الگوواره‌های نهادی و هنجارها و تعاملات بین عاملان در

فرایند تصمیم‌سازی (چارچوب‌های مشترک جمعی منتج از گفت‌وگوهای میان‌ذهنی) و نیز باورها، ارزش‌ها و ادراکات زیرکار اجتماعی می‌باشد.

## پی‌نوشت‌ها

- <sup>1</sup> Cultural Cognitive Frames
- <sup>2</sup> Post-Modern Planning Theories
- <sup>3</sup> Biographical Background
- <sup>4</sup> Practical Judgements
- <sup>5</sup> Social Constructs
- <sup>6</sup> Mental Predisposition
- <sup>7</sup> Relational Webs
- <sup>8</sup> Planning Institutions
- <sup>9</sup> Friedmann
- <sup>10</sup> Selle
- <sup>11</sup> Faludi
- <sup>12</sup> Bolan
- <sup>13</sup> Plurality And Variability
- <sup>14</sup> Regional And Governmental Planners

<sup>۱۵</sup> جان فریدمن هر چند تا حدی هر چیزی را بسط می‌دهد اما در تعریف فرهنگ برنامه‌ریزی این طور نیست و تعریف ثابت و مشخصی ارائه می‌دهد. او تعریف متفاوت‌تر فرهنگ از سوی ماری داگلاس<sup>۱</sup>، انسان‌شناس مشهور که سهم بسزایی در نظریه سازمانی داشته است را تایید می‌کند، اما جایی که داگلاس به فرهنگ به مثابه تولید معنا در اجتماع می‌اندیشد، فریدمن به این انگاره گرایش می‌یابد که آن اجتماع، "اجتماعی از برنامه‌ریزان است" (آبرام، ۱۳۹۲، ص. ۴۷).

- <sup>16</sup> Professional Practice
- <sup>17</sup> Knieling And Othengrafen
- <sup>18</sup> Framing Factors
- <sup>19</sup> Vettoretto
- <sup>20</sup> Globalisation And Europeanisation
- <sup>21</sup> Burke
- <sup>22</sup> Planning Behaviour
- <sup>23</sup> Mandelbaum
- <sup>24</sup> Organisational Routines
- <sup>25</sup> Cultural Codes
- <sup>26</sup> Dror
- <sup>27</sup> Corporatist Actors

## منابع و مأخذ

- آبرام، س. (۱۳۹۲). فرهنگ و برنامه‌ریزی، مترجم: محمد خانی، تهران: تیسرا.
- برگر، پ و لوکمان، ت. (۱۳۹۴). ساخت اجتماعی واقعیت: رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت، مترجم: فریبرز مجیدی. تهران: شرکت و انتشارات علمی و فرهنگی.
- هیلبیر، ج. (۱۳۹۴). سایه‌های قدرت- حکایت دوراندیشی برنامه‌ریزی کاربری اراضی. مترجم: ک. پولادی، تهران: جامعه مهندسی مشاور ایران.
- Abram, S. (2000). Planning the public: some comments on empirical problems for planning theory. *Journal of Planning Education and Research*, 19, 351—7.
- Bolan, R. (1971). The Social Relations of the Planner. *Journal of the American Institute of Planners*, 37(6), 386-396. doi:10.1080/01944367108977388
- Commission of the European Communities – CEC (1997) *The EU Compendium of Spatial Planning Systems and Policies*, Regional Development Studies, Office for Official Publications of the European Communities, Luxembourg.
- Booth, P. (1993). The cultural dimension in comparative research: Making sense of development control in France. *European Planning Studies*, 1(2), 217–229. doi:10.1080/09654319308720210
- Davoudi, S. (2015). Planning as practice of knowing. *Planning Theory*, 1-16.
- Dear, M. (2000). *The Postmodern Urban Condition*. Oxford: Blackwell
- De Vries, J. (2015). Planning and Culture Unfolded: The Cases of Flanders and the Netherlands. *European Planning Studies*, 1-19. doi:10.1080/09654313.2015.1018406
- Ernst, H. (2012). Framing Cultures of Spatial Planning. *Planning Practice and Research*, 27(1), 87-101. doi:10.1080/02697459.2012.661194

- Faludi, A. (2005). The Netherlands: A Culture with a Soft Spot for Planning. In B. Sanyal, *Comparative Planning culture* (pp. 285-308). London: Routledge.
- Friedmann, J. (2005). Planning Cultures in Transition. In B. Sanyal, *Comparative Planning Cultures* (pp. 29-44.). London: Routledge
- Furst, D. (2009). Planning Cultures En Route To A Better Comprehension Of Planning Process? In J. Knieling, & F. Othengrafen, *Planning culture in europe: decoding cultural phenomena in urban and regional planning*. Farnham: Ashgate.
- Getimis, P. (2012). Comparing Spatial Planning Systems and Planning Cultures in Europe. The Need for a Multi-scalar Approach. *Planning Practice and Research*, 27(1), 25-40. doi:10.1080/02697459.2012.659520
- Gullestrup, H. (2006). *Cultural analysis: Towards cross-cultural understanding*. Aalborg, Denmark: Aalborg University Press.
- Harris, M. (1999) *Theories of Culture in Postmodern Times*, Sage Publications, London.
- Healey, P. (1997). An institutionalist approach to spatial planning. In P. Healey, A. Khakee, A. Motte, & B. Needham, *Making Strategic Spatial Plans* (pp. 20-35). London: UCL Press.
- Hofstede, G. (2001). *Culture's consequences: Comparing values, behaviors, institutions, and organizations across nations* (2nd ed.). Thousand Oaks, CA: Sage Publications.
- Holden, N. (2002). *Cross-cultural management: A knowledge management perspective*. Harlow, UK: Pearson Education.
- Innes, J.E. and J. Gruber (2001) *Planning Styles in Conflict at the San Francisco Bay Area's Metropolitan Transportation Commission*, Working Paper 09/2001, Institute of Urban and Regional Development, University of California, Berkeley.
- Keller, D., Koch, M., & Selle, K. (1996). 'Either/or' and 'and': first impressions of a journey into the planning cultures of four countries. *Planning Perspectives*, 11, 41-54. doi:10.1080/026654396364925
- Knieling, J., & Othengrafen, F. (2015). Planning Culture—A Concept to Explain the Evolution of Planning Policies and Processes in Europe? *European Planning Studies*, 1-17. doi:10.1080/09654313.2015.1018404
- Knieling, J., & Othengrafen, F. (2009). *Planning Cultures in Europe. Decoding Cultural Phenomena in Urban and Regional Planning*. Farnham: Ashgate.
- Liggett, H and Perry, D.C. (1995). Spatial Practices: An Introduction, in: Liggett, H. and Perry, D.C. (eds) *Spatial Practices: Critical Explorations in Social Spatial Theory*, Thousand Oaks, CA, Sage Publications, 1-12.
- Neuman, M. (2007). How we use planning: Planning cultures and images of future. In L. D. Hopkins, & M. A. Zapata, *engaging the future Forecasts, Scenarios, Plans, and Projects* (pp. 155-174). Cambridge: MA: Lincoln Institute of Land Policy.
- Newman, P. and A. Thornley (1996) *Urban Planning in Europe. International Competition, National Systems, and Planning Projects*, Routledge, New York.
- Othengrafen, F. (2014). The Concept of Planning Culture: Analysing How Planners Construct Practical Judgements in a Cultured Context. *E-planning Research*, 1, 1-17. doi:10.4018/ijep.2014040101
- Reimer, M., & Blotevogel, H. (2012). Comparing Spatial Planning Practice in Europe: A Plea for Cultural Sensitization. *Planning Practice and Research*, 27(1), 7-24. doi:10.1080/02697459.2012.659517
- Sanyal, B. (2005). *Comparative Planning culture*. New York: Routledge.
- Steinhauer, C. (2011). International Knowledge Transfer - Analysis of Planning Cultures. *REAL CORP*, (pp. 483-493). Essen.
- Schön, D. A., & Rein, M. (1994). *Frame reflection. Towards the resolution of intractable policy controversies*. New York, NY: Basic Books.
- Schein, E. H. (2004). *Organizational culture and leadership* (3rd ed.). San Francisco, CA: Jossey-Bass.
- Trompenaars, F., & Hampden-Turner, C. (2005). *Riding the waves of culture: understanding cultural diversity in business* (2nd ed.). London, UK: Nicholas Brealey Publishing.
- Vettoretto, L. (2009). Planning cultures in Italy: Reformism, laissez-faire and contemporary trends. In J. Knieling, & F. Othengrafen (Eds.), *Planning cultures in Europe: Decoding cultural phenomena in urban and regional planning* (pp. 189-204). Farnham, UK: Ashgate.
- Watson, V. (2002). Do we learn from planning practice? The contribution of the practice movement to planning theory. *Journal of Planning Education and Research*, 22(2), 178-187. doi:10.1177/0739456X02238446
- Young, G. (2008). *Reshaping planning with culture*. Aldershot: UK: Ashgate.